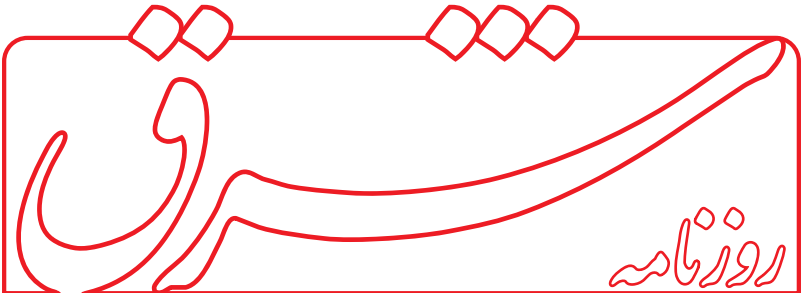




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان آوند، کوچه آرشدیا، پلاک ۶
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹-۹۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۳۳-۸۸۸۱۴۲۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharhdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۱۱ اذان مغرب ۲۰:۲۹ اذان صبح فردا ۴:۳۵ طلوع آفتاب ۶:۱۲



چهارشنبه ۹ مرداد ۱۳۹۲ ۲۲ رمضان ۱۴۳۴ ۳۱ جولای ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۷۹۵ ۱۶ صفحه

دعای روز بیست و دوم ماه مبارک رمضان

اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِيْ فِيْهِ اَبْوَابَ فَضْلِكَ وَاَنْزِلْ عَلَيَّ فِيْهِ بُرْكَاتِكَ وَوَقِّفْنِيْ فِيْهِ
لِمَوْجِبَاتِ مَرْضَاتِكَ وَاَسْكِنْنِيْ فِيْهِ بَحْبُوحَاتِ جَنَّاتِكَ يَا مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ.
خداوند! در این روز درهای فضل و کرم‌ت را به روی من بگشا و بر من
برکات را نازل فرما و بر موجبات رضا و خشنودیت موقفم بدار و در وسط
بهشت‌هایت مرا مسکن ده، ای پذیرنده دعای پریشانان.



کابوس‌های خنده‌دار

هولاهوپ



محمد چرمشیر

● دیشب خواب می‌دیدم دارم «هولاهوپ» می‌زنم. همچنین بحالم می‌زدم. داشتم کیف می‌کردم. هی این حلقه‌ه رو دور کمرم می‌چرخوندم و می‌شمردم. رسیده بودم به ۶۰-۲۵۰. داشتم فکر می‌کردم اگه همینجوری پیش برم می‌تونم برم تو رکوردهای «گینس». نمی‌دونستم رکوردش چندتاسه، اما فکر می‌کردم می‌تونم رکوردش رو بشکنم. بعد یهو خسته شدم. مسخره‌اس، اما من زیاد تو خواب‌هام یهو خسته می‌شم. به خودم گفتم دیگه، «هولاهوپ» زدن بسه، امسا فیه‌مدم که لعنتی از این خواب‌هاس که لوپ‌آن. از اون‌ها که یه شب تا صبح تکرار می‌شن. تو همون خواب به خودم گفتم بیچاره شدی، تا صبح باید همین‌جوری «هولاهوپ» بزنی، بعد با خودم اقدام به خنده. من زیاد این کارو می‌کنم تو خواب. گفتم فکر کن داری همین‌جوری «هولاهوپ» می‌زنی و رانندگی می‌کنی. یا مثلاً رفتی به‌جا مهمونی و داری بگو، بخند می‌کنی و همین‌جور «هولاهوپ» می‌زنی. خرید می‌کنی و «هولاهوپ» می‌زنی. توخواب داشتم از خنده می‌خُردم من زیاد این‌جوری می‌شم تو خواب. گفتم اگه احتمالاً بابام من رو این‌جوری ببینه، اول شروع می‌کنه ادامرو درآوردم. بعد می‌گه شورش رو درنیار. بعد می‌گه ول کن دیگه. بعد می‌گه بعد می‌گم. بعد می‌گه. همین‌جوری رفتم تا هر جا که می‌شد برم. فکر کردم جالبه‌ها همه به آدم یه همچنین چیزی می‌گن، اما یکنی خنده نمی‌آد جلوی آدم رو بگیرد. یعنی اصلن هیچ اقدامی برای وایسوندن آدم نمی‌کنن. اقدامرو خوب اومدم‌ها. به‌هر حال دیشب که خیلی خوشحال می‌شدم یکی می‌اومد جلوم رو می‌گرفت. همون‌موقع به فکر چندیلی کردم. فکر کردم تا صبح زدن این «هولاهوپ» بهتره یا مثلاً خوردن یه چیزی که دوست دارم، مثلاً بستنی لوازشکی. می‌دونی این‌هی تکرار شدن، با هر چی که باشه، بدجوری حال‌گیریه. یه چیز خواب دیشب بدتر از همه بود. به خودم می‌گفتم تو که می‌دونی این خوابه. تو که می‌دونی فردا از خواب پا می‌شی و دیگه هیچ «هولاهوپ»ی در کار نیست، اما اینم می‌دونی که فردا باز باید یه عالمه کار تکراری بکنی. خیلی حالم بد شد از این فکر خودم.

«قسمتی از نمایشنامه «کابوس‌های خنده‌دار برای شب و چندی‌تای هم برای روز» که از ۱۲ مرداد در سالن «استاد سمندر یان» ایرانشهر به‌روی صحنه خواهد رفت.

پیشخوان

«ابر مرد» یا «انسان کامل»؟



● شرق: «ابر مرد» نیچه و «انسان کامل» اقبال لاهوری دایرمدار و مهم‌ترین حاصل فکری این دو فیلسوف و اندیشمند است. بر این اساس کتاب «انسان آرمانی» نوشته محمدجعفر محمدزاده و محسن سلگی سعی دارد با مطالعه‌ای تطبیقی رؤس اندیشه این دو فیلسوف که در انسان موعود و آرمانی آنها طرح می‌شود و اجماع نظر بیشتری درموردشان وجود دارد را مورد بررسی قرار دهد. با توجه به اهمیت انسان آرمانی یا کامل در فرهنگ ایرانی و نیز جایگاه و اهمیتی که «نیچه» و «اقبال» در ساحت ایرانیان دارند، این کتاب واکاوی انسان آرمانی مورد نظر این دو اندیشمند را عهده‌دار شده‌است تا در نهایت از این رهگذر به برتری کلی انسان کامل در اسلام و خاصه در اندیشه «اقبال» نسبت به اندیشه «نیچه» به دست آمده‌است. «انسان آرمانی» در ۱۸۰ صفحه و در سه فصل «کلیات»، «مبانی اندیشه نیچه و اقبال» و «فهم تفارقی و تشابه ابر مرد» نیچه و «انسان کامل» اقبال به رشته تحریر در آمده و هم‌اکنون با قیمت پنج‌هزار تومان از سوی انتشارات اطلاعات روانه کتابفروشی‌ها شده‌است.



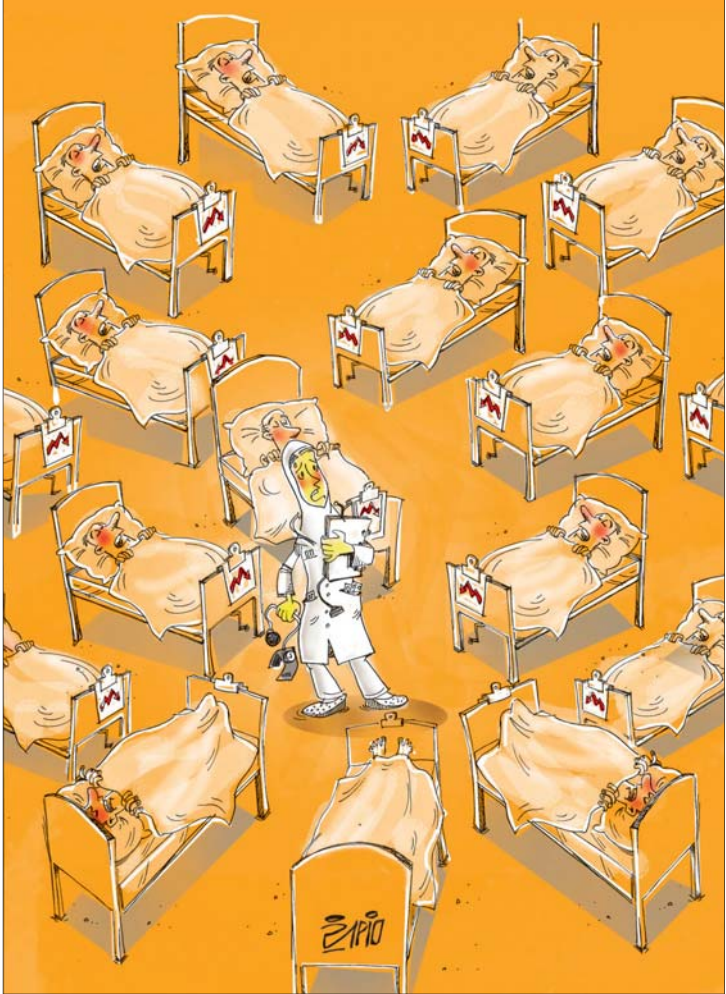
کارتون خواب

فیروزه مظفری

firoozeh.mozaffari@gmail.com



بحران کمبود پرستار در بیمارستان‌های کشور



تولد دیگر

به بهانه زادروز کارگردان «درخشش»؛ استنلی کوبریک در ستایش نبوغ



احمد طالبی‌نژاد

ایران راز کیهان) برمی‌گردد. اگرچه این فیلم نخستین اثر علمی-تخیلی سینما نیست ولی بی‌گمان مهم‌ترین فیلم در این ژانر است. ابعاد تخیلی و علمی‌ای فیلم و بدعت‌های تکنیکی آن، هنوز هم حیرت‌انگیز است. «پرتقال کوکی» و «ابری لیندون» هم به همین ترتیب در تحول تکنیکی سینما نقش مهمی داشته‌اند. زمانی که «بری لیندون» را می‌ساخت، به کارخانه «کاک» دستور داد تگاتیوی بسازند که حساسیت بالایی داشته باشد و با نور طبیعی و بدون استفاده از چراغ‌های نورپردازی، کار کند. و از این دست بلندپروازی‌ها که تا واپسین اثرش «چشم‌مان باز کاملاً بسته» ادامه داشت. کوبریک متولد ۲۶ جولای ۱۹۲۸، در ۱۳سالگی به‌مناسبت سالروز تولدش، یک دوربین عکاسی از پدرش هدیه گرفت و با همان دوربین، عکاسی را شروع کرد و به‌زودی به یک عکاس حرفه‌ای تبدیل شد. بعدها علاوه بر عکاسی

به موسیقی هم پرداخت و در یک گروه نیمه‌حرفه‌ای درام می‌نواخت. از عکاسی به مستندسازی رسید و نخستین فیلم بلندش به نام «قتل» را در سال ۱۹۵۶ ساخت. او به اقتباس از آثار ادبی علاقه خاصی داشت و بهترین آثارش را بر مبنای رمان‌های مطرح دوران خود خلق کرد. سرانجام در روز هفتم مارس ۱۹۹۹، مرگ به سراغش آمد.



ناشدند چون درکشان چندان آسان نبود. بلندپروازی‌های تمام‌ناشدنی او باعث شد تا عملاً به فیلمسازی و سواوسی و کامر تبدیل شود. به یاد داشته باشیم که فیلم حماسی و عظیم «اسپارِتاکوس»، سومین ساخته اوست که آن را با آثاری همچون «بن‌هور» و «سقوط امپراتوری رم» مقایسه می‌کند. اما نقش مهم وی در ایجاد تحول در سینما به فیلم «۲۰۰۱ یک ادیسه فضایی» (در

مرگ مولف

سه سال پس از خاموشی «محمد نوری»

آن خُنی‌اگر بزرگ



غلامحسین سالمی

خُنی‌اگر بزرگ

رخ در نقاب خاک کشیده‌ست

وقت درو رسیده و مریم در خواب ناز خفته است

سه سال از خاموشی آن صدای جادویی می‌گذرد، صدایی که طنین زیرپیم‌هایش هنوز گوش جان همگان را نوازش می‌کند؛ صدایی یکه و یگانه که در صندوقچه خاطرات تمام ایرانی‌ها جای ویژه‌ای دارد. سخن از «محمد نوری» چندان هم ساده نیست، چراکه باید او را از چند جنبه بررسی کرد:

همسری خوب و وفادار، دوستی یکرنگ، مترجم



و انگلیسی‌دانی خوب، موسیقی‌شناسی عاشق، خواننده‌ای هنرمند، ترانه‌سرای باحساس، فراموش‌نکنیم که شعر ترانه جلودانه «جان مریم» سروده خود اوست و همچنین چندین و چند ترانه دیگر برای خودش و برای زنده‌یاد «منوچهر سخایی» (مثل ترانه «باران کمی آهسته‌تر») و همچنین ترانه‌های زیبایی بسیاری برای دیگر خوانندگان. مانا یاد «نوری» یکی از زیباترین ترانه‌های میهنی را خوانده است که تا تاریخ هست، این ترانه هم هست، ترانه «ایران» یا شعر زنده‌یاد «تورج نگهبان» که جان هر ایرانی را از غروری گرم و خوشایند می‌آکند. عمر طولانی، مصایب و تلخی‌های بسیار دارد. اینکه بنشین و ببینی که هر روز یکی از دوستان رخ در نقاب خاک می‌کشد، بسیار دردناک است؛ و دریا که من داغ دوستان بسیاری را بر دل دارم و یا یادآوری خاطرات آنها جانم‌گر می‌گیرد. تازه‌هستم یاد همشان در دل و خاطرام جای دارد. باشد که آن عزیزان در ملکوت خدا آرام بگیرند.

دخترای ننه دریا

روایتی از زندگی «منوره» در «درزه» کرمان

تماشای جهان در خانه‌های حصیری

آزاده تاجعلی



برگ‌ها را می‌گیرم و یک‌جا جمع می‌کنم. بعد، آنها را می‌خیسم تا بشود بافتشان. یک روز هم می‌نشینم و با استراحت، حصیرهایم را می‌بافم؛ بیشتر اسباب زندگی ما از حصیر است: روی سقف، زسر پا و

به جای در لهر، حصیر انداخته‌ایم. بین آشنه‌خیز و جایی که می‌خواهیم هم به جای دیوار، یک تکه حصیر آویزان می‌کنیم، پس باید خیلی کار کنیم و بتکدام برگ‌های نخل حرام شوند. او درباره خستگی در کردنش می‌گوید: بچه و نواهی ندارم که با آنها مشغول بشوم، مدرسه کمتر است؛ می‌روم داخل لهر و ماهواره نگاه می‌کنم. فیلم‌های که خیلی زن دارد، دوست دارم و آنهایی که فقط مردها را نشان می‌دهد، نمی‌بینم. او درباره اینکه چرا با وجود سختی زندگی برای ماهواره پول داده‌اند توضیح می‌دهد: شوهرم خیلی دوست داشت که زندگی همه مردم دنیا را ببیند، بیشتر به زندگی در جاهایی که نخل زیاد است تا بداند چطور نفر نخل‌مان به چه دردهای دیگری می‌خورند. او گفت پول‌مان هدر نمی‌شود و مجبور نیستیم که فقط چشممان را هر روز فقط به روی حصیرها باز کنیم، چون دنیا خیلی بزرگ‌تر از لهرهای درزه است.

* بومی‌ها به جای کبر، لُهر می‌گویند

جاده‌های روستایی وقتی که مردمان شهر را به باغ‌های خنک و جویبارهای پرآب می‌کشاند، مهریان و با لیختند، اما در دل مرداد، جاده‌های اخموی جنوب کرمان انگار هیچ‌کس را نمی‌خواهند به دوش بکشند و به

روستا برسانند. اینجا، پشت تپه ماهورهای صحرایی که سراب هم ندارد، «درزه» است؛ حومه قلعه گنج، ترکیبی از زندگی لُهرنشین‌های «جنوب کرمان» و عشایری که سال‌هاست به هیچ‌جا کوچ نکرده‌اند. منوره حصیرباف قدیمی روستاست که زمانی دور، با پشرومارش پشت قاطر‌ها به بیلاق و قشلاق می‌رفت، اما دیگر سال‌هاست که به زندگی بی‌کوچ عادت کرده و به گفته خودش خیلی هم راضی است. او می‌گوید: حصیربافی را وقتی جدی‌تر گرفتم که به خاطر خشکسالی، با نامزدم عزیزالله یک جا نشستیم و دیدم که دیگر ما هستیم و زمین و نخل‌های خدا و فکر کردم باید مثل قدیمی‌ها از همه جان نخل‌ها برای خودمان اسباب درست کنیم. منوره ادامه می‌دهد: جان و جسم ما از خوردن خمراس‌ت اما تا خرما‌ها بپزد، نمی‌شود که بنشینیم و نگاه کنیم. باید برای یک‌سال‌مان از برگ‌های نخل، حصیر بیاوریم؛ عزیزالله می‌رود بالای نخل‌ها و من پایین می‌ایستم و از دست او که همیشه برکت دارد،

آکادمی

ریاضیدان جوان ایرانی، برنده جایزه جهانی ریاضیات

گروه علم: دکتر «مریم میرزاخانی» استاد ایرانی دانشگاه استنفورد، برنده جایزه بنیاد غیرانتفاعی «سیمونز» در سال ۲۰۱۲ میلادی شد. این جایزه هرساله به ۱۲ ریاضیدان، فیزیکدان نظری و محقق علوم رایانه اعطا می‌شود. «جیمز مارلین سیمونز» در سال ۱۹۹۴ بنیاد غیرانتفاعی سیمونز را با هدف حمایت از پروژه‌های علمی بنا نهادند. این جایزه با هدف پیشبرد پژوهش و تحقیقات در حوزه ریاضی و علوم پایه هرساله به تعدادی از ریاضیدانان، فیزیکدانان و محققان علوم رایانه اعطا می‌شود که طی سال‌های اخیر

از لندن تا تهران

پشه‌های کلافه‌کننده میلان

صبا زواره‌ای

● به همسایگی ساختمانی که دو شب میهمانش هستم، بساط ساختوساز پریاست و سروصدای شدیدش از صبح زود خواب را از چشمم گرفته. تا شهر زندگی‌اش را از سر بگیرد، مشغول سروسامان دادن به سفرنامه می‌شوم. حدود ظهر است که دوربین را برمی‌دارم و در خیابان‌ها به راه می‌افتم. نگاهی به نقشه می‌اندازم، امروز تصمیم ندارم گم شوم. پلان شهر میلان، تقریباً از دوایر متحدالمركزی تشکیل شده که خیابان‌های اصلی به صورت شعاعی مناطق مختلف این دوایر را به هم و به مرکز وصل می‌کنند. با این حساب، به اولین خیابان شعاعی که خودم را برسانم، رسیدن به مرکز نباید دشوار باشد. خیابان «بونئوس آیرس» نزدیک‌ترین خیابان را پیدا می‌کنم و راه وسط شهر را پیش می‌گیرم. آدم همیشه تصور این است که در مرکز خبری هست، این نقشه‌های گردشگری هم کار را خراب‌تر می‌کنند؛ همیشه انبوهی از نشانه‌ها را آن وسط‌ها ردیف کرده و جوری شهر را تصویر می‌کند که انگار جاهای دیگر اهمیت چندانی ندارند. اگر این جاهای دیگر را آدم نبیند، تا ابد می‌تواند دور دنیا بچرخد و خیال کند جهان چه جای کنترل‌شده تمیز و مرتبی است که همه چیز آن سرچایش است. برای من اغلب جاهای دیگر و حاشیه‌ها هستند که تصورم را از جهان واقعی‌تر می‌کنند و نشانه می‌دهند چه کسانی چه بهایی دارند می‌پارزند که مرکز آنطور که باید به نظر بیاید. جایی مثل پارکی که دیروز از آن سرگرد آوردم، پارکی که اغلب پای مسافران به آن نمی‌رسد. اما امروز می‌خواهم رد گردشگران را بگیرم و جاهای «مهم» را بگیرم.

در امتداد خیابان به سمت مرکز شهر راه می‌روم و می‌بینم کم‌کم نام‌های آشنای درودپوار پیدایش می‌شود. در شهرهای پیش از این در مسیر هم محله‌هایی با افق شهری مشابه دیدم. فروشگاه‌هایی با تابلوهای عظیم و نام و نشانه‌هایی که همه‌جا یکی هستند و ساختمان‌های طبقات بالاسری‌شان که هنوز به من می‌فهماند اینجا «شازولیزه» پاریس نیست، خیابان «کسفورد» لندن نیست؛ خیابانی در «میلان» است و قرار است من را به سمت بناهای فرهنگی و تاریخی ببرد. برای کشف «جایی» که در آن هستم، مسیرم را کج می‌کنم و به داخل یکی، دو تا از این فروشگاه‌ها سر می‌کشم. در اینجا (H&M) حتی همان بویی می‌آید که در شعبه‌های لندن و پاریس این فروشگاه همیشه می‌آید. یعنی در جهان، نقاطی هستند که با چشم بسته حتی می‌توانم بگویم «کجا» هستم؟ «کجایی که به نقشه جغرافیا دیگر معنی نمی‌دهد، باید نقشه دیگری برایش تعریف کرد. نقشاتی که در آن من چهل‌ی شدم و از مسافری که به دلیلی میلان را برای سفرش انتخاب کرده، به جایگاه یک «مصرف‌کننده» منتقل شده‌ام. حتی دیگر تصویر کلّی‌ای که بر پول نوی جیبم حک شده، من را در جانیایی خودم در جهان یاری نمی‌دهد. در لحظه انتخاب یا خرید، من مشتری‌ای هستم که در تهران و میلان و پاریس و لندن یک جور عمل می‌کند.

با تمام این مشغله‌های فکری و تلاش برای فهم چهل‌ی که دارد چهل‌ی می‌شود، در پس پیچ خیابانی که در آن پرچم همه کشورها آویزان است، به دوئمو (Duomo) می‌رسم. بنای عظیمی به رنگ سفید و به غایت ظریف، که هوش و حواس من را از هر مساله دیگری می‌رباید و درگیر جزئیات عجیب و به‌ظاهر شگفت‌ده‌اش می‌کند. در میانه میدان، کلیسای جامع میلان، پنجمین کلیسای جامع بزرگ جهان و مهم‌ترین نمونه معماری گوتیک در ایتالیا با قدرت و شکوه تمام خودنمایی می‌کند. زمان بازدید امروز تمام شده، بنابراین دوری اطرافش می‌زنم و به ساختمان‌های دیگری که دورتادور میدان قرار دارند مشغول می‌شوم. موزه قرن بیستم (Museo del Novecento) از بناهای جالبی است که بسیاری از آثار هنری سده گذشته را در خود جا داده. هیجان‌انگیزترین بخش برایم آثار پیرو مانزون (Piero Manzoni) هنرمند محبوب است که برای اولین‌بار بخت دیدنش را از نزدیک دارم. موزه را که ترک می‌کنم، هوا رو به تاریکی گذاشته است. پیش از آنکه خستگی بر من اثر کند، پشه‌های کلافه‌کننده میلان املم را می‌زنند. مهدی آمده که جایی را نشانه دهد. آنقدر از دست پشه‌ها کلافه‌ام که راه نرفته را به سوی خانه بازمی‌گردیم.

۷۷۷۲۴۸۰۶-۷۷۷۲۴۸۱۷

مبلمان اداری لونا
info@lona-co.com

۷۷۷۲۴۷۳۹-۷۷۷۴۲۷۶۴

لونا ، تضمین زیبایی و آرامش محیط کار شما